

اسرائیل در ذهن آمریکا

Israel in the Mind of America, Peter
L.Grose. Newyork: Schocken Book,
1984, 361p.

در اردوگاه‌های مرگ آلمان فاش می‌شود، یهودیان آمریکا نسبت به مسئله یهودیان جهان کاملاً بی‌تفاوت بودند. بنابراین، جای سؤال دارد که مطالب فوق تا چه اندازه دیدگاه مردم آمریکا و در موارد متعددی، حتی دیدگاه یهودیان آمریکا را بیان می‌کند. نویسنده لا اقل می‌توانست موضوع را با توجه به بینش یا سیاستهای نمایندگان مردم در کنگره آمریکا مورد بررسی قرار دهد. به نظر می‌رسد کنگره به مراتب بیشتر از رییس قوه مجریه، افکار و ذهنیت مردم آمریکا را نمایان می‌سازد. در وهله دوم، مسئله مردم یهود و یک سرزمین مستقل برای آنها، از جانب رؤسای جمهور آمریکا، یا تا اندازه محدودتری، از دیدگاه وزارت امور خارجه آمریکا - که بسیار نخبه‌گرا نیز بود - بیان می‌شود. بنابراین جای سؤال دارد که نخبگان سیاسی آمریکا تا چه اندازه ذهنیت مردم آمریکا در مورد مسئله دور از ذهنی مانند یهودیان را منعکس می‌کنند. به نظر می‌رسد که عنوان «اسرائیل و صهیونیسم در ذهن یهودیان آمریکا» مناسب باشد و هماهنگی بین عنوان و محتوا را برقرار سازد. مورد دومی که با مطلب پیشین نیز

با توجه به عنوان این کتاب به نظر می‌رسد که دو عامل، تجدید نظر در عنوان کتاب را الزام آور می‌سازد. در وهله اول، مسئله یهودیان و پیدایش کشور اسرائیل از دیدگاه یهودیان آمریکایی مورد بررسی قرار می‌گیرد و به استثنای موارد محدودی که به احساسات ضدیهودی آمریکایی‌ها یا به نتایج سنجش افکار عمومی مردم آمریکا اشاره می‌شود، مردم آمریکا و اسرائیل جایگاهی در کتاب ندارند و با توجه به آمار، به خوبی می‌توان به این قضیه پی برد. در سال ۱۷۴۰ از چهار میلیون آمریکایی، ۱۵۰۰ نفر یهودی بودند. در سال ۱۸۵۰ از ۳۷ میلیون سفید پوست، ۱۵۰ هزار نفر یهودی و در سال ۱۹۱۴ از ۱۰۰ میلیون آمریکایی، ۲/۵ میلیون نفر یهودی بودند. بعلاوه به اذعان نویسنده، به استثنای سالهایی که مسئله کشتار یهودیان

ارتباط دارد و باید به آن اشاره شود، این است که تحقیق، عمدتاً در سطح خُرد- یعنی فرد- انجام گرفته است و گرچه در سطح کلان نتیجه گیری نمی شود، اما نویسنده تلویحاً نتیجه گیری در سطح کلان می کند، یا لااقل نتیجه گیری در سطح کلان را به خواننده واگذار می کند. بنابراین، در موارد متعددی، این پرسش به ذهن خواننده متبادر می شود که ارزش مطالب ارائه شده در تحلیلها و تفاسیر و نتیجه گیری چیست.

تقریباً از دو دهه پیش که ادوارد سعید، شرق شناسی را مورد انتقاد قرار داده، مطالعات خاورمیانه در باتلاقیهای سیاسی و ایدیولوژیکی فرورفته است. نویسندگان،

ابتدا برحسب هویت ملی یا گرایش

ایدیولوژیکی طبقه بندی می شوند و سپس آثار آنها مورد بررسی قرار می گیرد. کتاب گرز نیز از قاعده فوق مستثنا نیست. نویسنده برخی از مسائل را به تمسخر می گیرد، مانند مخالفت اعراب و فلسطینی ها با تشکیل اسرائیل، یا آنها را ناچیز و یا یک پدیده فردی جلوه می دهد، مانند مخالفت وزارت امور خارجه و وزارت دفاع آمریکا با حمایت ترومن از اسرائیل.

کتاب حاضر، فاقد چارچوب کلی است و نگارنده صرفاً و به نحو احسن، با استفاده از مدارکی که اخیراً (تاریخ نشر کتاب، سال ۱۹۸۴ است) در دسترس پژوهشگران قرار گرفته، وقایع، شخصیتها و بویژه عملکرد گروههای مذهبی و سیاسی را بررسی و تحلیل کرده است و با استناد به آنها، پیدایش و تکامل آرمانها، اندیشه ها، سیاستها، شرایط ذهنی و تصمیم گیریهای را که به پیدایش دولت اسرائیل منجر شده ردیابی می کند. بنابراین، صرفاً می توان به محورهای اصلی کتاب اشاره کرد و آنها را مورد بررسی اجمالی قرار داد.

آرمان، مذهب و سیاست

در سپتامبر ۱۶۵۴، اولین کشتی حامل ۲۳ یهودی در سواحل آمریکای شمالی لنگر انداخت و بدین ترتیب، تاریخ روابط مردم آمریکا و یهودیان آغاز شد. آنها با مخالفت ساکنان پیشین آمریکا مواجه شدند. مسیحیان نگران از دست دادن اموال و تجارت خود بودند. از این گذشته، آنها فراموش نکرده بودند که مصیبتهای حضرت مسیح ناشی از کارشکنیهای

یهودیان بوده است. در نتیجه، تاریخ روابط یهودیان و مسیحیان، همواره آکنده از بی‌اعتمادی بوده و در بهترین شرایط، یک نوع همزیستی محتاطانه وجود داشته است.

یهودیان تازه وارد آداب و رسوم خود را حفظ کردند و بی‌درنگ، همبستگی شدید و کمک متقابل بین آنها پدید آمد. آنها مایل نبودند با مردم بومی ادغام شوند و از همه مهمتر، یهودیان، مذهب را از ملی‌گرایی جدا نمی‌کردند. با وجود این، یهودیت و مسیحیت از مشترکات تاریخی فراوانی برخوردار بودند و علل پیوند بین یهودیان و مسیحیان آمریکا را نیز باید در همین عامل جستجو کرد.

فرقه پیوریتن به طریق رومانتیکی سرنوشت یهودیان و نژاد انگلو ساکسن - را به یکدیگر پیوند می‌داد و به طریقی خود را همانند مردم یهودی، مردم برگزیده، تلقی می‌کرد. لذا در مراحل ابتدایی انقلاب آمریکا، رهبران مذهبی فرقه پیوریتن عنوان می‌کردند که «ما آمریکاییها مردمی خاص و برگزیده هستیم. ما اسراییل عصر خود هستیم» (ص ۵) یا این که «ما حاملان کشتی آزادیهای جهان هستیم». احساس هم‌نوعی و

سرنوشت مشترک تا اندازه‌ای وجود داشت، بدین سبب، اشخاصی مانند توماس جفرسون، یا بنجامین فرانکلین پیشنهاد کردند که تجربیات مخاطره‌انگیز و تاریخی یهودیان در دست‌فراغنه، مانند گذر از دریای سرخ را به تصویر بکشند و به‌عنوان مهر بزرگ‌کنگره انتخاب نمایند. در واقع، به تصویر کشیدن حکایت‌های تورات و انجیل، وسیله‌ای بود در اختیار آمریکاییها برای ایجاد هویت و آرمان و آنها در صدد بودند خود را به‌عنوان مردم برگزیده معرفی نمایند.

در هر صورت، حاصل شرایط این بود که پیوند بین یهودیت و سیاست در آمریکا برقرار شد و یهودیان از طریق مذهب، مقبولیتی در جامعه کسب کردند. مردم یهود که دیگر مورد آزار قرار نمی‌گرفتند و مانند سایر مردم آمریکا آزاد بودند، از آزادی خود بهره‌برداری کرده و اندیشه‌ها و آرمانهای مذهب خود را آزادانه بیان نمودند.

بدین وسیله در قرن نوزدهم یک خاخم‌اندیشه‌ای را مطرح ساخت که بعدها در اروپا به نام صهیونیسم شناخته شد. در مقابل، بعد از پایان جنگ انفصال در سال ۱۸۶۵، یهودیان همانند سایر آمریکایی‌ها

برای جایگاه اجتماعی ارزش خاصی قایل می شدند و بین خود و یهودیان مهاجر، بویژه مهاجران از اروپای شرقی و روسیه تبعیض قایل شده و بدین وسیله، موجب پیدایش ایدیولوژی جدیدی به نام آنتی سمیتیزم (Antisemitism) شدند. (اصطلاحی که توسط یک یهودی آلمانی الاصل ارائه شد).

یهودیان آلمانی الاصل که نگران جایگاه اجتماعی خود بودند، برای جلوگیری از مهاجرت یهودیان فقیر و بی سواد اروپای شرقی به آمریکا و جهت ارضای احساسات آنتی سمیتی خود، پیشنهادی مبنی بر این که «فلسطین را به یهودیان بدهید» و «یک دولت یهودی در فلسطین ایجاد کنید» ارائه دادند. (این پیشنهاد، ده سال قبل از رواج اصطلاح صهیونیزم در اروپا بود). به عبارت دیگر، مفاهیم کلیدی مرتبط با یهودیت که امروزه به کار می رود، قبل از اعلامیه-یا به طور دقیق تر- نامه بالفور شکل گرفت.

در سال ۱۸۹۶، تئودور هرتزل، جنبش سیاسی صهیونیزم را بنیان گذاشت. در سال ۱۹۱۵، اندیشه «خانه ملی یهود» توسط هوراس کلن، یهودی آمریکایی

پیشنهاد شد. در سال ۱۹۱۷، از طریق اعلامیه بالفور یک رؤیایه یک هدف سیاسی تبدیل شد و محافل سیاسی آمریکا ناگزیر شدند مواضع خود را نسبت به موضوع اعلام کنند.

وودرو، ویلسون، فرانکلین، روز ولت و هری ترومن، نقش تاریخی خود را در برپایی صهیونیزم ایفا کردند. آنها در مدارس مذهبی آموزش دیده بودند و با تاریخ (ویلسون)، سرزمین (روز ولت) و مردم (ترومن) اسرائیل، آشنایی خوبی داشتند. برای هر سه نفر مذهب، تحقق آرمان یهودیان و سیاست داخلی و بین المللی با یکدیگر ادغام شده بود. گرچه رؤسای جمهور آمریکا از آدامز به بعد به یهودیان و سرزمینهای مقدس توجه خاص داشتند، ولی در واقع، ویلسون مسئله یهودیان و رهایی آنها از «بی خانگی» را وارد سیاست آمریکا کرد. روز ولت برای اولین بار فلسطین بدون اعراب را مطرح ساخت و بالاخره ترومن، «ماما»ی دولت اسرائیل بود.

اختلاف و تنش بین یهودیان

اختلاف و تنش بین یهودیان، در قالب

دو شکاف و با توجه به تجربیات تاریخی آنها، قابل بررسی است. شکاف اول، بین یهودیان آلمانی الاصل آمریکا و یهودیان روسی و اروپای شرقی الاصل است. دسته اول که عمدتاً در اواسط قرن نوزدهم به آمریکا مهاجرت کرده بودند، از موفقیت اقتصادی برخوردار بودند و به سبب آن، جایگاه اجتماعی مورد قبولی برای خود کسب کرده بودند. دسته دوم که تعداد مهاجرین آن به آمریکا بین سالهای ۱۸۸۱ و ۱۹۲۰ به سه میلیون نفر رسید، از طبقات فرودست جوامع بومی خود و اکثراً فقیر و فاقد آموزش بودند. دسته اول، بنا دیده حقارت به دسته دوم نگریسته و نگران مخدوش شدن جایگاه اجتماعی خود بودند. با این همه، با وجود نفرتی که آنها از موج دوم مهاجرین یهودی داشتند، از کمکهای مالی، به منظور اسکان آنها در آمریکا دریغ نکردند.

با وجود مخالفت‌های یهودیان آلمانی الاصل و احساسات ضد یهودی روبه رشد مردم آمریکا، سیل مهاجرت به سوی آمریکا همچنان ادامه پیدا کرد. از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، یهودیان که عمدتاً در شهر نیویورک اسکان یافته بودند،

در انتخابات آمریکا اهمیت خاصی پیدا کردند. تنش و رقابت بین دو دسته از یهودیان آمریکا به رقابت برای در دست گرفتن رهبری یهودیان در آمریکا و بعدها در سطح جهان انجامید. در سال ۱۹۰۶، یهودیان آلمانی الاصل جهت حفظ جایگاه خود، «کمیته یهودیان آمریکا» را تأسیس کردند. کمیته مزبور که بسیار نخبه گرانیز بود، در واقع نقش یک گروه فشار را ایفا کرده و ترجیحاً در پشت پرده و از طریق ملاقات‌های خصوصی عمل می کرد. در مقابل، یهودیان روسی و اروپای شرقی الاصل، «کنگره یهودیان آمریکا» را تأسیس کردند. سازمان مزبور، نقش خود را از طریق اعمال فشارهای علنی ایفا می کرد.

شکاف دوم به تفاسیر متفاوت از صهیونیسم مربوط می شود. یهودیان مقیم آمریکا و یهودیان مقیم روسیه و اروپای شرقی، هر یک صهیونیسم را براساس تجربیات تاریخی خود تفسیر می کردند. یهودیان آمریکا- بویژه یهودیان آلمانی الاصل که آزادی را از نزدیک لمس کرده بودند- بیشتر تمایلات دموکراتیک و لیبرال داشتند. یهودیان اروپای شرقی و روسیه که آزارناشی

از تبعیض و ضد یهودیت را از نزدیک لمس کرده بودند، بیشتر به ارزشهای یهودیت، وفاداری شخصی به رهبران، بازیهای پریچ و خم سیاسی و یک صهیونیست خوب بودن اولویت می دادند. دسته اول می خواست جامعه آرمانی جدیدی را در فلسطین ایجاد کند. آنها مخالف ایدئولوژی صهیونیزم بودند، در حالی که دسته دوم، خواستار تجدید حیات جامعه اسرائیلی گذشتگان خود بودند. این رقابت، به رقابت بین یهودیان آمریکا سرایت کرد. صهیونیزم اروپایی به رهبری وایزمن، بیشتر مورد پسند و پذیرش دسته دوم قرار گرفت. از این مرحله به بعد، رقابت بین یهودیان آمریکا و اروپا برای در دست گرفتن سازمانهای یهودی و صهیونیستی جهان آغاز شد. آمریکا، سریعاً رهبری صهیونیزم جهانی را در دست گرفت. با این وجود پس از جنگ دوم جهانی تا پیدایش دولت اسرائیل، هر دو گروه رفته رفته رهبری صهیونیزم را به ساکنان و مهاجران یهودی به فلسطین واگذار کردند، اما این امر مانع از این نمی شد که بازی سیاسی برای صهیونیزم در آمریکا انجام نگیرد.

اندیشه دولت مستقل اسرائیل

همان طور که پیشتر عنوان شد، اندیشه «خانه ملی یهود»، برای اولین بار در نوامبر ۱۹۱۵ مطرح گردید و اندیشه ایجاد یک دولت مستقل برای یهودیان در سال ۱۹۴۲ در ایالات متحده شکل گرفت، اما مصلحت سیاسی ایجاب می کرد که اصطلاح «مشترک المنافع»، به جای «دولت» به کار گرفته شود. بدین ترتیب، رقابت برای تعیین مکان و تعریف ماهیت و خصوصیات این دولت از زمان کنفرانس ورسای آغاز شد. در مورد مکان، ویلسون و روزولت، با همفکری برخی از یهودیان آمریکا، کشورهای متعددی را در آفریقا و آمریکای لاتین پیشنهاد کردند و در مجموع ۶۶ منطقه مختلف در این دو قاره فوق برای اسکان یهودیان پیشنهاد شد، اما نهایتاً به لحاظ پافشاری صهیونیستها، سرزمین فلسطین مورد، توافق قرار گرفت. در این مورد، برای اولین بار یهودیان آمریکا، مسئله اعراب را مطرح کردند و پیشنهاد دولت یهودی بدون اعراب، رفته رفته جایگاه خاص خود را یافته و مقبولیتی کسب کرد. طبیعتاً مسئله کشتار یهودیان در آلمان در

مشروعیت بخشیدن به اندیشه دولت اسرائیل در میان آمریکایی‌ها نقش مهمی را ایفا کرد.

ابزارها و تکنیکها، لابی یهود

نخبگان یهودی آمریکا، مانند یهودیان اروپای شرقی- روسی و بعدها صهیونیستهای اروپایی، تکنیک دیپلماسی محرمانه، روابط شخصی و پشت پرده و در مواردی اعمال نفوذ غیر مستقیم را ترجیح می‌دادند. روش فوق، موفق به دریافت امتیاز بالفور و کسب حمایت ویلسون از اعلامیه بالفور و موفقیت‌های متعدد دیگر شد. گرچه بهره‌برداری از روش فوق همچنان ادامه دارد، اما در سالهای بین دو جنگ، یهودیان آمریکا به این نتیجه رسیدند که اتکا به حسن نیت رییس جمهور کافی نیست. بنابراین، رهبری صهیونیزم آمریکا، سیلور، لابی یهود را ایجاد و اعلام کرد که «ما رییس جمهور را مجبور به بلعیدن خواسته‌های خود خواهیم کرد.» از این تاریخ، لابی اسرائیل، نخبه‌گرایی و دیپلماسی محرمانه را کنار گذاشته و سازمانی مدرن با پشتوانه انبوه یهودیان به نام «شورای اضطراری صهیونیستهای آمریکا»

ایجاد کرد. این سازمان، حتی در دور افتاده‌ترین نقاطی که یهودی‌ها زندگی می‌کردند، شعبی دایر کرد و روش اعمال فشار با استفاده از سیستمهای ارتباطاتی مدرن مانند رادیو، تلگرام، روزنامه‌ها، نامه‌نگاری و مقالات در مجلات معتبر آمریکا همراه با اعمال فشار علنی سیاسیون آمریکا را آغاز کرد. موارد زیر، نمونه‌بارزی از نتایج عملکرد بزرگترین سازمان یهودی آمریکاست.

در سال ۱۹۴۴، سه هزار سازمان غیر یهودی، از قبیل سازمانهای کارگران، اتحادیه‌ها و کلیساها، قطعنامه‌هایی جهت حمایت از یهودیان را تصویب کردند و تلگرامهایی به کنگره آمریکا فرستادند. از شهر مریدین در ایالت کنتیکات با جمعیت ۱۵۰۰ نفر، ۱۲۰۰۰ نامه در مورد فلسطین به روز ولت و وزارت امور خارجه فرستاده شد. در کلرادو ۲۰۰ سازمان غیر یهودی، دست به اقدامات مشابهی زدند (ص ۱۷۴). در سال ۱۹۴۵، قانونگذاران ۳۳ ایالت که ۸۵ درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دادند قطعنامه‌هایی جهت حمایت از ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین تصویب کردند.

فرمانداران ۳۷ ایالت، ۵۴ سناتور آمریکا و ۲۵۰ نماینده مجلس، تومارهایی را امضا و به رییس جمهور آمریکا ارائه کردند. (ص ۱۹۱)

گرچه اقدامات فوق همیشه اثری بر تصمیمات اتخاذ شده نداشتند (ترومن، خسته از فشار لابی یهود، از ملاقات رهبران آن خودداری می کرد)، اما در مجموع، این اقدامات نتایج روانی داشت و موجب شد تا مسئله یهودیان دایماً در سیاست آمریکا مطرح شود.

جایگاه لابی یهود در سیاست آمریکا و نحوه استفاده صهیونیستها از آن، توسط یکی از رهبران صهیونیزم آمریکا به نام برنارد باروخ این گونه اعلام می شود: «شما رأی یهودیان شهر نیویورک را برای من بیاورید، من سرابن سعود (مخالف سرسخت مهاجرت یهودیان به فلسطین) را در یک سینی برای شما می آورم.» دولت فعلی برای حفظ آرای یهودیان، فقط در شهر نیویورک، هر هفت کشور عرب را واگذار خواهد کرد.» (ص ۱۷۵).

قدرتهای بزرگ و یهودیان

با آغاز جنگ جهانی اول، مسئله

یهودیان وارد محاسبات سیاست بین المللی شد. انگلستان و آمریکا از یک سو و آلمان از سوی دیگر، به منظور جلب حمایت یهودیان اروپا و خاورمیانه، فعالیت‌های گسترده‌ای کردند. مسئله فوق، در جنگ جهانی دوم، اهمیت بیشتری یافت، چرا که آلمان در خاورمیانه، در سطح بسیار گسترده‌ای فعالیت می کرد و برخی از رهبران و ملی گرایان عرب، به منظور تعدیل فشارهای یهودیان و جلوگیری از مهاجرت آنها به فلسطین، با آلمان همکاری می کردند.

در جنگ اول، کشورهای اروپایی، بویژه دولت انگلستان، از یهودیان و مسئله یهودیت جهت گسترش امپراتوری خود در منطقه امپراتوری عثمانی استفاده کردند، امری که به اعلامیه بالفور منجر گردید.

روز ولت که اعتقاد راسخی به همکاری و اقدام مشترک قدرتهای بزرگ داشت، بر این باور بود که مشکل یهودیان، فلسطین و اعراب در وهله اول بر دوش آمریکا و انگلستان قرار گرفته است. با این همه، عملکرد آمریکا در تعارض با سیاستها و منافع انگلستان بود.

ترومن، علی رغم مخالفت با ایجاد دولت مستقل یهود، از خودگردانی در فلسطین

حمایت می‌کرد. دولت انگلستان تمایل شدیدی داشت که قیمومیت خود را بر فلسطین حفظ کند و از این جهت حل مسئله فلسطین و یهودیان را به سازمان ملل واگذار کرد. گمان می‌رفت آمریکا سرانجام مجبور شود که از ایجاد مشکلات پی‌درپی برای انگلستان خودداری کند. ضمناً تصور می‌شد که سازمان ملل با شکست مواجه شده، در نتیجه انگلستان موفق خواهد شد که نتایج مطلوب‌تری (از آنچه که در قیمومیت جامعه ملل به او واگذار شده بود) برای خود کسب کند. اما آمریکا که تمایلی به نظارت بر شکست سازمان ملل (و نظم نوین جهانی) نداشت، با اعمال فشار بر برخی از کشورها، مانند فرانسه، لیبیا و عمان، موفق به تصویب طرح تقسیم فلسطین توسط مجمع عمومی سازمان ملل شد.

سیاست شوروی نسبت به ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین باید در راستای اهداف جهانی شوروی و رقابت با غرب مورد بررسی قرار گیرد. دولت مسکو تصور می‌کرد که از طریق حمایت از دولت یهود در فلسطین، شکاف بین آمریکا و انگلستان عمیق‌تر خواهد شد، اختلاف و هرج و مرج در

خاورمیانه گسترش یافته و نهایتاً سازمان ملل مجبور به استفاده از زور خواهد شد و پیرو آن، شوروی با مشارکت در چنین اقدامی، در منطقه حضور نظامی پیدا خواهد کرد.

یهودیان - و به مراتب بیشتر اعراب و بویژه اعراب فلسطین - در واقع یا وارد محاسبات نمی‌شدند و یا اینکه مورد استفاده قدرتهای بزرگ قرار می‌گرفتند.

تصمیم‌گیری در سیستم سیاسی آمریکا گرچه نگارنده کتاب، مستقیماً به بررسی مسئله تصمیم‌گیری در سیستم سیاسی آمریکا نمی‌پردازد، اما به طور غیرمستقیم، مسئله را در سطح گسترده‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد و تا آنجا که به این مبحث مربوط می‌شود، باید نتیجه گرفت که مطالب کتاب حاضر، اکثراً حاوی نظریه‌های تصمیم‌گیری بی‌مورد و منسوخ است.

وزارت امور خارجه آمریکا، بیشتر از هر چیز به نفت و بعد از جنگ جهانی دوم (همراه با وزارت دفاع)، به اهمیت استراتژیکی خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا می‌اندیشید. به عبارت دیگر، منافع ملی آمریکا، تعیین‌کننده سیاستهای

وزارتخانه مزبور بود. بنابراین، سازمانهای مذکور، در همه مراحل، مخالف حمایت آمریکا از مهاجرت یهودیان به فلسطین و بالاخره، مخالف ایجاد یک دولت اسراییلی در این سرزمین بودند.

شایان ذکر است که این مخالفتها، توسط تمایلات ضدیهودی وزارت امور خارجه نخبه گرا تشدید می شد، اما رؤسای جمهوری که در پیدایش دولت اسراییل نقش تعیین کننده ای را ایفا کردند از نخبه گرایی وزارت امور خارجه و از دیپلماتهای حرفه ای متنفر بوده و به گزارش ها و پیشنهادهای آنها توجهی نمی کردند. به عبارت دیگر، تصمیم گیری در مورد مسئله یهودیان در کاخ سفید انجام می گرفت. (رد نظریه های مبتنی بر منافع ملی یا روند سازمانی). ترومن نه تنها از ملاقات رهبران سازمانهای یهودی شدیداً خودداری کردی، بلکه به اعمال فشارهای لابی یهود نیز توجهی نمی کرد (رد نظریه روند سیاسی). ویلسون، روز ولت و در سطح محدودتری ترومن از طریق یک سلسله محاسبات مبتنی بر وزن نسبی سود و هزینه و سنجش سیاسی نتایج اقدامات خود، تصمیماتی را در مورد

سیاست خارجی آمریکا اتخاذ می کردند (رد نظریه بازیگر خردمند). به نظر می آید که بیشتر از هر چیز، عامل تعیین کننده یا عامل احساس بود (اهمیت سرزمینهای مقدس در فلسطین و وابستگی عاطفی رؤسای جمهور نامبرده به آن) و یا عامل انسانی (حل مسئله یهودیان و آوارگان یهودی (ترومن). برای هر سه رییس جمهور - بویژه ترومن - محاسبات سیاست داخلی، یعنی پیروزی در انتخابات، از وزنه خاصی برخوردار بوده است. نکته ای که در نظریه های روانشناختی تصمیم گیری مورد توجه قرار می گیرد، این است که دستیاران یا معاونان اداری رؤسای جمهور که منبع اطلاعات، فراهم کننده گزارشها، پیشنهادکننده راه حلها و مشاوران بودند، همگی پیوسته همفکر رییس جمهوری بوده و خارج از قالب سیاستهای او عمل نمی کنند. (در غیر این صورت، از صحنه حذف می شوند.) به عبارت دیگر تصورات، اولویتها، ارزشها و گرایشهای شخصی - روانی رؤسای جمهوری را تأیید و تشدید می کردند. بهتر است گفته شود، تصمیم گیری عمیقاً فردی بوده و درک یک تصمیم، مستلزم

شناخت فرد است.

خاص خودداری می کردند. در مورد روز ولت،

در برخی از موارد، ملاقات با یک فرد

نوشته اند که او فکر می کرد که اگر مسئله ای

به اتخاذ تصمیم مهمی منجر می شد. ملاقات

برای مدت زمان طولانی و کافی مورد

پنج دقیقه ای با وایزمن (که رهبری

بی توجهی قرار گیرد، نهایتاً «مسئله خودش

جنبشهای صهیونیستی را از دست داده بود)

حل خواهد شد». یا اینکه اگر از جانب او

که توسط لابی یهود طراحی شده بود،

مشی خاصی اتخاذ می شد به اندازه ای مبهم

شرایطی فراهم آورد که در تقسیم فلسطین،

بود که به اقدام عملی منجر نمی شد. ابهام،

سبب واگذاری صحرائ نقب به یهودیان شد.

بیشتر از «نمی دانم چه باید کرد»، سرچشمه

نتیجه احترام ترومن به ویزامن و اعتماد

می گرفت تا از یک سیاست علنی و آگاه، اما

متقابل بین آنها، موجب اتخاذ تصمیم فوق

نتیجه ابهام ناشی از عدم اتخاذ تصمیم یعنی

شد.

ابهام غیر عمدی این است که فرد

سرانجام این پرسش باید مطرح شود

تصمیم گیرنده نفوذ پذیر می شود و تحت تأثیر

که آیا اصولاً از ابتدا، به کار بردن اصطلاح

شرایط و جریانهای سیاسی - فردی

تصمیم گیری، کار مناسبی است؟ شواهد

قرار می گیرد.

موجود در کتاب، بیانگر این امر است که

داربوش اخوان زنجانی

رؤسای جمهوری، از اتخاذ یک سیاست - یا

به طور صحیح تر از اتخاذ یک خط مشی -